

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

نتیجه بحث گذشته این شد که اگرچه از جهت بحث اصولی و در بحث اجزاء، برخلاف مشهور متأخرین قائل به اجزاء هستیم، ولیکن چون در امور واقعی و در موضوعات خارجیه شارع نمیتواند ما را متعبد کند در نتیجه باید طبق همین مبنا هم نمازش را اعاده کند. مثلاً شارع در مقداری که کمتر از مسافت است نمیتواند ما را متعبد کند به اینکه این به اندازهی مسافت است؛ یا در مقداری که بیشتر است متعبد کند کمتر است. در احکامی که مترتب بر این عناوین است تعبد معنا دارد و چون قبلاً عرض کردیم این موضوع به عنوان یک موضوع واقعی برای قصر در باب نماز است لذا اینکه در دایرهی ادله حجیت بینة یا سایر ادله قرار بگیرد خارج است، در نتیجه باید طبق همین مبنا هم نمازش را اعاده کند. نظر ما همان فرمایش مرحوم سید(قدس سره) شد.

روایتی دیگر در بحث

غیر از آن روایت عیص بن القاسم روایت صحیحہ حلبی است. «عُبَيْدُ اللَّهِ الْحَلَبِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع صَلَّيْتُ الظُّهْرَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ وَأَنَا فِي السَّفَرِ». نماز ظهر را در سفر چهار رکعت خواندند در حالیکه باید دو رکعت میخواندند. «قَالَ أَعِدُّ»^[1].

عرض کردیم در فرع قصر فی موضع الاتمام در وجوب اعاده اختلافی وجود ندارد. اختلاف در اتمام فی موضع القصر وجود دارد که بعضی از فقها صریحاً فتوا دادند به اینکه اعاده مطلقاً واجب نیست. در کلمات برخی از فقها غیر از تفسیری که از مرحوم آقای خوئی و مرحوم امام و غیر از قول به وجوب اعاده نقل شده که اعاده اصلاً واجب نیست.

روایت حلبی میگوید به امام عرض کردم ظهر را چهار رکعت خواندم در حالی که در سفر هستم. البته بحثی در کلمات واقع شده که آیا حلبی جاهل به حکم بوده که خیلی بعید است. اینکه خودش را به منزلهی جاهل فرض کرده باشد هم بعید است. اما ظاهر این است که صورت نسیان مورد نظر است. امام میفرمایند باید اعاده کند. منتها این روایت مطلق و روایت عیص بن القاسم که دیروز عرض کردیم به نظر ما ظهور در ناسی دارد مقید است.

نتیجه اینکه در فرض اول و دوم و صرفنظر از بحث اجزاء، ملکف مأمور به را نیاورده، باید نمازش را در وقت اعاده و در خارج وقت قضا کند. البته گفتیم ربطی به بحث اجزاء ندارد و این روایات هم مورد نسیان را میگیرد در حالی که مفروض بحث ما جهل به موضوع است نه مسئلهی نسیان.

مسئله‌ی هشتم: «الذهاب في المسافة المستديرة هو السير إلى النقطة المقابلة لمبدأ السير، فإذا أراد السير مستديراً يقصر و لو كان شغله قبل البلوغ إلى النقطة المقابلة بشرط كون السير إليها أربعة فراسخ و الأحوط الجمع إذا كان شغله قبلها».

موضوع این مسئله مسافت دایره‌ای و استداره‌ای است. می‌خواهیم ببینیم کسی که به صورت استداره مسافتی را طی می‌کند آیا کفایت در قصر می‌کند یا نه؟ محل بحث در جایی است که از نقطه‌ای از دایره حرکت کند و تا دایره را تمام کند هشت فرسخ باشد و الا در جایی که دایره دو، چهار و یا هفت فرسخ باشد از محل بحث خارج است.

بزنگاه بحث

حالا چرا این بحث مسافت استداره‌ای عنوان شده؟ آیا بخاطر این است که ادله‌ای که قبلاً خواندیم اعم از آیات قرآن یا روایات، ظهور در این دارد که شرط قصر نماز، مسافت امتدادیه است؟ یعنی مسافت مستقیمه است؟ هیچ کسی چنین توهمی را نکرده. ادله‌ای که خواندیم که «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ^[2]» یا روایاتی که می‌گوید «فِي كَمْ يُقْصَرُ الصَّلَاةُ» امام (علیه السلام) می‌فرماید «فِي مَسِيرَةِ يَوْمٍ وَ ذَلِكَ بَرِيدَانِ وَ هُمَا ثَمَانِيَةُ فَرَسَخٍ»^[3].

در هیچ روایتی نداریم که باید بین المبدأ و المنتهی خط مستقیم را طی و خط مستقیم را حساب کنید. در نتیجه اگر کسی می‌خواهد بالای قله کوه برود و آسانسوری بگذارند که از پایین به بالا ببرند مجموعش می‌شود سه فرسخ اما اگر بخواهد این حرکتی که از دامنه‌ی کوه به صورت مارپیچ خودش را به قله برساند هشت فرسخ بشود می‌گوییم کفایت می‌کند. برای اینکه در مسافت، مستقیم بودن شرط نیست و قبلاً هم این مسئله را داشتیم که اگر سفری دو مسیر دارد یک مسیر ابعد و دیگری اقرب است و ابعد به اندازه‌ی حد مسافت هست و اقرب نیست، اگر از مسافت ابعد رفت نمازش قصر می‌شود.

در بحث مسافت باید تقسیم‌بندی کنیم. (1) مسافت علی سطح الارض داریم به نحو مستقیم (2) مسافت علی سطح الارض داریم به نحو دایره‌ای یا به قول مرحوم شیخ انصاری که نیم دایره را هم تصویر کرده (3) مسافت إلى السماء مثل اینهایی که با موشک به آسمان‌ها می‌روند. (4) مسافت در اعماق زمین که اگر در دریایی از سطح دریا تا نقطه‌ی پایینی دریا چهار فرسخ باشد. اگر در دریا فرض کنیم قسمت‌های مختلف برای اینکه با نهنگ‌ها و حیوانات عظیم الجثه‌ی دریایی مواجه نشود باید از قسمت‌های مختلف بروند تا به کف دریا برسند این چهار فرسخ بشود.

در این تردیدی نیست که آیه‌ی شریفه که می‌فرماید «إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ»، الارض موضوعیتی ندارد. ملاک ضرب است. در جای خود بحث این آیه را مفصل مطرح کردیم که ضرب به معنای سفر است. «إِذَا ضَرَبْتُمْ» یعنی «إِذَا سَافَرْتُمْ» مسافرت کردید. البته بعضی از بزرگان مثل مرحوم آقای خویی می‌فرمودند ضرب در قرآن مراد ضرب إلى الجهاد و ضرب فی سبیل الله است. ما همان جا آیاتی از قرآن آوردیم مبنی بر اینکه این چنین نیست. «إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ»^[4] که ربطی به جهاد ندارد. در بعضی از آیات هر دو را آورده.

اختلاف در مفهوم استداره

اختلافی که وجود دارد این است که ما در اول بحث صلاة مسافر گفتیم ثمانیه فراسخ امتدادیه. کسی از اول قصد می‌کند هشت فرسخ برود می‌شود امتدادی. یا ملفقه، گفتیم چهار فرسخ برود و چهار فرسخ بیاید! من یادآوری کنم راجع به بحث تلفیق؛

در امتدادی بحث رجوع فی یوم مطرح نیست. اگر کسی هشت فرسخ امتدادی برود حالا خواه آن روز برگردد یا برنگردد نمازش قصر است. اما در تلفیقی اختلاف است. برخی فقها قائل اند به اینکه جایی که آدم چهار فرسخ می رود و چهار فرسخ برمی گردد اگر رجوع من یوم دارد نمازش قصر است اما اگر سر چهار فرسخی شب می خواهد بماند و فردا می خواهد برگردد رجوع من یوم ندارد و نمازش قصر نیست. البته ما همین را هم بحث کردیم و این شرط را در مسافت تلفیقی نپذیرفتیم. گفتیم مسافت تلفیقی در قصر نماز کفایت می کند. چه رجوع در همان روز به وطن داشته باشد و چه نداشته باشد.

در مسافت استداری یک بحث این است که ذهاب به چه چیز صدق می کند؟ فرض کنید اگر دایره را یک قطری در وسطش قرار بدهیم دو قسمت می شود. اگر در نصف قسمت اول منزلی دارد و می خواهد به آن منزل برود و بعد از آن منزل دایره را دور بزند و دوباره بیاید در نقطه‌ی شروع آیا ذهاب مقصدی است که در دایره دارد؟ بگوییم تا اینجا که رسید بشود ذهاب. روی فرضی که کردیم این نقطه یک چهارم دایره است و ایاب از اینجا شروع می شود. یعنی حالا که رفت یک چهارم، آنجا یکی دو ساعت ماند و می خواهد برگردد از اینجا ایاب شروع می شود. فرض کنیم راه یکطرفه است و نمی تواند از اینجا برگردد ملاک در ذهاب و ایاب چیست؟

یک احتمال این است که بگوییم کجا می خواسته برود؟ آنجا ملاک ذهاب است. طبق این احتمال فرقی نمی کند گاهی اوقات مقصدش در یک چهارم است و گاهی اوقات قوس را کامل می کند و از قطر دایره هم عبور می کند و منزل در نصفه قوس دوم است. اگر دایره‌ای را فرض کنید و یک قطری وسطش بگذارید از این نقطه شروع می کند می آید به آن نقطه دیگر می رسد هنوز به منزل نرسیده، در مثال دوم. باز از آنجا باید بیاید در نصفه‌ی قوس دوم منزلش هست که در نتیجه از نصفه‌ی قوس دوم تا نقطه‌ای که حرکت کرده یک چهارم باقی مانده.

این را مطرح می کنیم چون یکی از بحث‌هایی که قبلاً بود این بود که در مسافت تلفیقی فقها دو دسته اند؛ 1) ذهاب نباید اقل من اربعة فراسخ بشود کما اینکه مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) همین نظر را دارند و اگر ذهاب هفت فرسخ بود و ایاب یک فرسخ، عیبی ندارد، ذهاب پنج فرسخ بود و ایاب سه فرسخ عیبی ندارد، اما روی مبنای امام و جمعی از فقها اگر ذهاب سه فرسخ است یعنی سه فرسخ می رود و پنج فرسخ برمی گردد در قصر نماز فایده ندارد ولی باز با این نظر موافقت نکردیم و گفتیم ادله اقتضا دارد مجموع هشت فرسخ باشد ذهابش خواه دو فرسخ باشد و ایابش شش فرسخ هر چه که می خواهد باشد. اینهایی که مثل امام یک چنین نظری دارند اینجا باید بیایند ذهاب را معنا کنند که ذهاب یعنی چه؟

لذا این یک احتمال که بگوییم ذهاب هو الوصول إلى المقصد در مثال اول که عرض کردم نصف قوس دایره وسطش منزلش هست رسید به آنجا می شود ذهاب، این می شود وصول به مقصد. آیا معنای ذهاب در مسافت استداری این است؟ یا اینکه ذهاب در مسافت استداری رسیدن به آن نقطه‌ی مقابل نقطه شروع است، نقطه مسامته با این نقطه شروع است یعنی بگوییم از هر جای دایره که حرکت کردید آن نقطه‌ای که به نقطه مقابل رسید آنجا ذهاب تمام می شود از آنجا به بعد ایاب شروع می شود.

امام (رضوان الله تعالی علیه) در اینجا اولاً ذهاب را معنا می کنند و از اول نمی گویند آیا قصر در مسافت مستدیره هست یا نیست؟! مشکله این است که تعریف ذهاب و ایاب در مسافت مستدیره چطور است؟ در مسافت مستقیم روشن است اما در مسافت مستدیر ایشان می فرماید «هو السیر إلى النقطة المقابلة لمبدأ السیر» یعنی درست یک قطری که دایره را قطع می کند نقطه‌ی اول شروع است آن نقطه‌ی بالای دیگر تا آنجا ذهاب تمام می شود^[5].

مرحوم سید در عروه می گوید «الذهاب فيها الوصول إلى المقصد والإیاب منه إلى البلد»^[6]. مرحوم نائینی در حاشیه بر عروه می فرماید در مسافت مستدیره «لو لم یکن فی البین مقصد فالظاهر لحوقها بالامتدادية». اگر در این دایره و مسافت دایره‌ای یک مقصدی ندارد و فقط می خواهد دور بزند این حکم مسافت امتدادی را دارد «و لو کان فی البین مقصد خاصّ و کان الذهاب إليه

أو الإياب منه أقلّ من الأربعة فالأحوط الجمع» باز روشن نمی‌کند مرحوم نائینی که معنای زهاب در مسافت مستدیره چیست^[7]؟ مرحوم آقای حائری می‌گویند «الذهاب الوصول إلى النقطة المسامحة» یعنی همان فرمایشی که امام دارند معلوم می‌شود امام هم در این مسئله تبعیت از استادشان کردند^[8].

نظر حضرت استاد در بحث

باید تکلیف این مطلب را روشن کنیم که آیا زهاب در مسافت مستدیره ملاکش وجود یک مقصدی است؟ اگر کسی مقصدی ندارد و بخواهد دور بزند ببیند این اطراف چه خبر است دور این دایره چه خبر است، چه مناظری وجود دارد، ما نمی‌توانیم مقصد را ملاک قرار بدهیم که مرحوم سید فرموده. لذا اگر فرض کنید در ده قدمی این دایره منزلی است و آنجا کار دارد و می‌خواهد دوباره به شهرش بیاید نمی‌شود بگوییم از اینجا ایاب شروع شد.

فرمایشی که امام فرمودند یک مطلب عرفی است یعنی به نظر ما حق با مرحوم امام و استادشان مرحوم حائری است، در مسافت مستدیره انسان هر مقداری که دارد از مبدأ فاصله می‌گیرد می‌گویند زهاب، کاری به مقصد و وجود آن ندارد. هر مقداری که از مبدأ فاصله می‌گیرد می‌گویند زهاب، هر مقداری که به مبدأ نزدیک می‌شود را می‌گویند ایاب و نمی‌شود جز اینکه ما ملاک را همان منتصف الدایره قرار بدهیم. ملاک را همان نقطه مسامحه قرار بدهیم. می‌گوییم زهاب از این نقطه که حرکت می‌کند به آن نقطه‌ای که مقابل این نقطه است رسید زهابش تمام می‌شود. آنهایی که مثل امام می‌گویند در مسافت، در زهاب هم نباید کمتر از چهار فرسخ باشد زهاب این است، زهاب وصول إلى المقصد نیست. آنچه مرحوم سید فرموده عرفیت ندارد.

کلام مرحوم خویی

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) می‌فرماید «لدى خروجه منه يتباعد عنه شيئاً فشيئاً إلى أن يبلغ نصف الدائرة المحاذي للبلد و النقطة المسامحة له التي هي منتهى البعد و بعدئذ يسير في النصف الثاني فيأخذ في الاقتراب و يدنو شيئاً فشيئاً إلى أن يصل إلى البلد. فكلما يتباعد فهو زهاب و كلما يتقارب فهو إياب، سواء أ كان له مقصد أم لا و سواء أ كان مقصده على تقدير وجوده واقعاً على رأس منتهى البعد أم قبله أم بعد». مقصدهش بالای آن نقطه شروع باشد این طرف نقطه باشد یا آن طرف نقطه باشد فرقی نمی‌کند. می‌گویند «نعم، قد يطلق الإياب على مجرد الخروج من المقصد و إن كان قبل ذلك، كما لو كان مقصده في فرسخين و المفروض أن منتهى البعد أربعة أمثلاً، فيقال حينئذ أنه يرجع. لكنّه مبني على المسامحة»^[9].

جمع بندی بحث

مطلب اول روشن شد که ملاک در زهاب و ایاب منتصف الدائرة است به همین معنای عرفی که عرض کردیم. وجود مقصد، عدم وجود مقصد، فرقی نمی‌کند. حتی گاهی اوقات از این نقطه‌ای که شروع می‌کند نصف دایره را که می‌رود در اواخر نصفه دوم مقصدهش هست نمی‌توانیم بگوییم تا اینجا زهاب است و این ده قدمی که به نقطه‌ی شروع باقی مانده ایاب می‌شود. زهاب تا آن نقطه‌ی مسامحه است و از آن به بعد هم ایاب شروع می‌شود.

لذا عرض کردم زهاباً و ایاباً که در روایات است و مفهوم عرفی‌اش در روایات مستدیره همین است که ما عرض کردیم. شما الآن از قم تا چهار فرسخی می‌روید آنجا می‌شود زهاب و از آنجا که برمی‌گردید می‌شود ایاب. در مسافت مستقیم شما روی همان خطی که رفتید برمی‌گردید، غالباً این‌طور است منتها در دایره اعم است. ممکن است مقداری از دایره را بروید و دوباره برگردید. اگر از همان نقطه برگردید حکم مسافت مستقیم را پیدا می‌کند. اما اگر در دایره رفتید و برای برگشت می‌خواهید دایره

را طی کنید و ادامه بدهید ذهاب و ایابش باید مشخص بشود.

حالا مرحوم شیخ اعظم انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) مسئله را سه صورت کرده در یک صورت می فرمایند ملاک مسافت این خط القطر است یعنی آن خط السیر ملاک نیست! خط القطر ملاک است مقدار خط القطر، در دو صورت می فرمایند ملاک خط السیر است. حالا این را به کتاب الصلاة مرحوم شیخ جلد 3 صفحه 88 مراجعه کنید ایشان سه صورت کرده، مرحوم محقق اصفهانی آمده این سه صورت را یک تحقیقی در موردش کرده، فردا کلام شیخ و کلام مرحوم محقق اصفهانی را عرض می کنیم.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

- [1] وسائل الشیعة، ج8، ص: 507 به نقل تهذیب الأحکام، ج2، ص: 14: وَ رَوَى عَنْ فَضَالَةَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع صَلَّيْتُ الظُّهْرَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ وَأَنَا فِي السَّفَرِ قَالَ أَعِدْ.
- [2] نساء، 101.
- [3] وسائل الشیعة، ج8، ص: 453: وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُسَافِرِ فِي كَمْ يُقَصِّرُ الصَّلَاةَ. فَقَالَ فِي مَسِيرَةِ يَوْمٍ وَ ذَلِكَ بِرِيدَانٍ - وَ هُمَا ثَمَانِيَةُ فَرَسَخٍ الْحَدِيثُ.
- [4] مائده، 106.
- [5] تحرير الوسيلة، ج1، ص: 249: ... الذهاب في المسافة المستديرة هو السير إلى النقطة المقابلة لمبدأ السير ...
- [6] العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص: 115: ... الذهاب فيها الوصول إلى المقصد والإياب منه إلى البلد ...
- [7] العروة الوثقى (المحشى)، ج3، ص: 420: لو لم يكن في البين مقصد فالظاهر لحوقها بالامتدادية و لو كان في البين مقصد خاص و كان الذهاب إليه أو الإياب منه أقل من الأربعة فالأحوط الجمع.
- [8] العروة الوثقى (المحشى)، ج3، ص: 421: بل الذهاب الوصول إلى النقطة المسامطة و الإياب منها الى البلد و قد مرّ اشتراط كون كلّ منهما أربعة.
- [9] موسوعة الإمام الخوئي، ج20، ص: 43: ... فإنه لدى خروجه منه يتباعد عنه شيئاً فشيئاً إلى أن يبلغ نصف الدائرة المحاذي للبلد و النقطة المسامطة له التي هي منتهى البعد و بعدئذ يسير في النصف الثاني فيأخذ في الاقتراب و يدنو شيئاً فشيئاً إلى أن يصل إلى البلد. فكلما يتباعد فهو ذهاب و كلما يتقارب فهو إياب، سواء أ كان له مقصد أم لا و سواء أ كان مقصده على تقدير وجوده واقعاً على رأس منتهى البعد أم قبله أم بعده، فإن ذلك كله أجنبي عن ملاحظة الذهاب و الإياب المعلق عليهما التلفيق في لسان الروايات، إذ لا يفرق ذلك في واقع الذهاب و الإياب المنتزع ممّا عرفت. نعم، قد يطلق الإياب على مجرد الخروج من المقصد و إن كان قبل ذلك، كما لو كان مقصده في فرسخين و المفروض أن منتهى البعد أربعة مثلاً، فيقال حينئذ أنه يرجع. لكنه مبني على المسامحة...